پژوهشى در ارتداد

حميدرضا طيبى‏ نسب\*

چكيده

اين نوشتار با بهره‏گيرى از منابع دينى و يافته‏هاى پژوهشگران و با دو روش عقلى و نقلى، ارتداد در اديان، به ويژه در اسلام را بررسى مى‏كند. ارتداد حكمى فقهى ـ كلامى است و شامل افرادى مى‏شود كه با هدف سست جلوه دادن مبانى دينى، اظهار ارتداد كرده و از دين خارج شده باشند.

 مهم‏ترين يافته اين پژوهش ترسيم عقلانى بودن حكم ارتداد از ديدگاه فقهى و اعتقادى است و در آن بر لزوم پاى‏بندى به مقرّرات دينى و اجراى احكام اسلامى، آزادى عقيده و احترام به كرامت انسانى تأكيد شده است. به نظر نويسنده هرگونه سؤال و انتقاد در چارچوب مقرّرات، حق مخاطب است و بايد به آن پاسخ داده شود. اما سست جلوه دادن مبانى دينى و به سخره گرفتن آن، امرى خارج از چارچوب آموزه‏هاى دينى و عقلى است.

كليدواژه‏ها: ارتداد، عقيده، اسلام، اديان، منطق.

مقدّمه

ارتداد ـ به معناى بازگشت از دين، به قصد ضربه زدن به مبانى دينى ـ پيشينه‏اى كهن دارد و همه اديان به گونه‏اى با آن درگير بوده‏اند. اهميت پژوهش در اين‏باره از آنجا نشئت مى‏گيرد كه در هر عصرى عده‏اى با انگيزه‏هايى خاص، درصدد تضعيف باورهاى دينى مردم بوده‏اند. در اين نوشته ضمن ارج نهادن به تحقيقات انجام گرفته در اين خصوص، مسائل كلى ارتداد تبيين و به شبهات كلامى و فقهى آن پاسخ داده خواهد شد.

 شمارى از پرسش‏هاى مطرح در موضوع ارتداد عبارت‏اند از:

 ارتداد چيست؟ رابطه ارتداد با «لا اكراه فى الدين» چگونه است؟ ارتداد به عنوان يك امر قلبى چه حكمى دارد، و كدام جنبه از ارتداد است كه مبانى دينى آن را برنمى‏تابد؟ و نهايت آنكه رابطه ارتداد با آزادانديشى و حق انتخاب آزادانه چيست؟

1. ارتداد در لغت و اصطلاح

ارتداد در لغت يعنى بازگشت شخص از مسيرى كه آمده و در مورد بازگشت به كفر و غير آن نيز به كار مى‏رود: «الارتداد و الرّدة الرجوع فى الطريق الذى جاء منه لكن الردة تختص بالكفر و الارتداد استعمل فيه و غيره.»1 مرتد بر كسى اطلاق مى‏شود كه به جاى پيشين خود برگردد؛ همانند مشرك كه پس از اسلام آوردن، به دين سابقش بازمى‏گردد: «معنى الارتداد الرجوع و انما يقع اسم المرتد على من خرج من شى‏ء ثم رجع إليه فيقال ارتد، اى رجع الى ما خرج منه و هذا كالمشرك يكون على دينه ثم يسلم ثم يرتد الى الدين الذى كان عليه.»2

 ارتداد در اصطلاح عبارت است از اظهار شعار كفر بعد از ايمان آوردن با انكار يكى از ضروريات دين: «الردة إظهار شعار الكفر بعد الايمان بما يكون معه منكر نبوة النبى صلى‏الله‏عليه‏و‏آله أو شى‏ء من معلوم دينه كالصلاة و الزكاة و الزنا و شرب الخمر.»3 در اصطلاح شرع و متشرع نيز يعنى بازگشت از اعتقاداتى كه شخص برگزيده است و پذيرش كفر بعد از اسلام: «وهو [= الارتداد ]فى اصطلاح الشرع و المتشرع عبارة من الرجوع المسلم عما اختارة من الاعتقاد بالاسلام و اختيار الكفر بعده ... وهو من أفحش أنواع الكفر و اغلظها و اعظمها ظلما و عقوبه.»4

 در قرآن كريم ارتداد مايه كفر و نابودى عمل معرفى شده است: «وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُوْلَـئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ.» (بقره: 217)

 به اتفاق‏نظر علما ارتداد خروج از اسلام و داخل شدن در كفر است: «المرتدهومن‏خرج‏عن‏الاسلام‏واختارالكفر.»5

2. شرايط تحقق ارتداد

انكار ضرورى دين و اظهار كفر دو ركن اساسى تحقق ارتداد است كه هرگونه شبهه اعتقادى بدون اقدام عملى و تبليغ علنى عليه دين را از حيطه ارتداد خارج مى‏كند.

 ارتداد مقوله‏اى است مسبوق به علم و اراده و اختيار و تحت شرايطى تحقق مى‏يابد: «يعتبر فى الحكم بالارتداد البلوغ و العقل و الاختيار و القصد فلاعبرة بردة الصبى و ان كان مراهقا و لاالمجنون و ان كان ادواريا و لاالمكره و لا بما يقع بلا قصد كالهازل و الساهى و الغافل و المغمى عليه ولو صدر منه حال غضب غالب لايملك معه نفسه لم‏يحكم بالارتداد.»6 بر اين اساس هرگونه اظهارنظر و تحت هر شرايطى را نمى‏توان ارتداد ناميد. سخنى حجيت دارد كه با تمام شرايط و رعايت همه جوانب به اثبات برسد.

3. راه‏هاى اثبات ارتداد

ارتداد وقتى ثابت مى‏شود كه مجراى قانونى را پيموده باشد. با هرگونه خبر، قرينه و اظهارنظر نمى‏توان شخصى را به ارتداد متهم كرد و بارى به دوش او گذاشت كه مستحق آن نيست. لذا ارتداد تنها به شهادت دو مرد عادل يا اقرار خود شخص ثابت مى‏شود و حتى شهادت زنان در اين مورد پذيرفتنى نيست: «يثبت الارتداد بشهادة عدلين و بالاقرار و الأحوط إقراره مرتين و لا يثبت بشهادة النساء منفردات و لا منضمات.»7

4. احكام مرتد

مرتد به لحاظ فاصله اعتقادى كه از اسلام مى‏گيرد، محدوديت‏هاى اجتماعى براى وى در نظر گرفته و همانند كافر با وى برخورد مى‏شود. برخى از آن محدوديت‏ها عبارت‏اند از:

 1. ارث نمى‏برد و جزء محرومان از ارث است: «الامر الثانى فى موانع الارث، الاول: الكفر بأصنافه، اصيلاً كان أو عن ارتداد فلا يرث الكافر من المسلم.»8

 2. نمى‏توان با او ازدواج كرد، همان‏گونه كه ازدواج با كافر ممنوع است: «لايجوز للمسلم ان تنكح الكافر دواما و انقطاعا، سواء كان اصيلاً حربيا او كتابيا او كان مرتدا عن فطرة او عن ملّه و كذ لايجوز للمسلم تزويج غير الكتابية من اصناف الكفار و لا المرتد عن فطرة او عن ملّه.»9

 3. اگر زنانى مرتد شدند توبه بر آنان عرضه مى‏گردد، اگر نپذيرفتند به صورت دائم حبس و بر آنها سخت گرفته مى‏شود تا اينكه ايمان بياورند يا هلاك شوند: «وان ارتددن النساء عرضت عليهن التوبه فإن أبينها خلدن الحبس و ضيق عليهن فى‏المطعم والمشرب‏حتى‏يؤمن‏أويهلكن.»10

5. عوامل ارتداد

ارتداد به معناى بازگشت، در حوزه دين معناى ويژه‏اى دارد كه با عواملى تحقق مى‏يابد.

 5ـ1. انكار ضرورى دين

يعنى انكار هر امرى كه جزء مسلمات دين است، و همه مسلمانان به بديهى بودن آن اذعان دارند: «يثبت الارتداد شرعا بانكار الضرورى من الدين كالصلوة و الزكوة و الحج و غيرها من الضروريات.»11

 ضرورى دين چيزى است كه جزء دين بودنش به استدلال و دقت نياز نداشته باشد.12

 5ـ2. سبّ‏النبى و ائمّه اطهار عليهم‏السلام

پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و ائمّه اطهار عليهم‏السلام حجت‏هاى الهى بر مردم و همواره مورد احترام بوده‏اند. تكريم آنها امرى عقلايى و مورد تأكيد آموزه‏هاى دين است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ... .» (حجرات: 2) همچنين از هرگونه آزار و اذيت و بى‏احترامى به آنان به شدت منع شده است: «أَلَمْ يَعْلَمُواْ أَنَّهُ مَن يُحَادِدِ اللّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ» (توبه: 63)؛ «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.» (توبه: 61) در روايات نيز هرگونه دشمنى و بى‏احترامى به پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله از مصاديق ارتداد و روى‏گردانى از دين معرفى شده است: «و من سبّ رسول‏اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله أو احد من الأئمّه عليهم‏السلام فهو مرتد عن الاسلام، دمه هدر.»13

 5ـ3. ترك واجب

از باب ملازمه عقلى بين اعتقاد و عمل، ترك عمل در صورت اعتقاد به مجاز بودن آن، نشانه اعتقاد نداشتن به آن و از مصاديق ارتداد نام برده شده است. در تفسير آيه شريفه «فَإِذَا انسَلَخَ الأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُواْ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَآتَوُاْ الزَّكَاةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.» (توبه: 5) از باب مفهوم مخالف چنين آمده گفته‏اند: «استدلّ بهذة الآية على أن تارك الصلاة مستحلاً مرتد يجب قتله.»14

 در فرهنگ اسلام سرپيچى از دستورهاى دينى و فرمان متولى مستقيم دين مى‏تواند مصداق ارتداد باشد.

6. انگيزه‏هاى ارتداد

گذرى بر آيات قرآن مبيّن اين است كه ارتداد همه جا معنى مصطلح را ندارد. در بازگشت اعتقادىِ فرد انگيزه‏هاى غير از آنچه موجب تحقق ارتداد فقهى ـ كلامى است نيز به چشم مى‏خورد كه پرداختن به برخى از آنها خالى از فايده نيست.

 6ـ1. ترس

مقاومت پاى ارزش‏هاى دينى گوهر گران‏بهايى است كه همه از آن بهره‏مند نيستند، عده‏اى با كمترين آزار و اذيت مردم در اين مسير به آسانى از آن روى مى‏گردانند و ترس از مشقت‏هاى آن، آنها را از دين برمى‏گرداند. در تفسير آيه شريفه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ» (عنكبوت: 10) چنين آمده: گروهى از مردم به زبان ايمان مى‏آورند، اما همين كه از مردم بلايى به آنها مى‏رسد آن را به منزله عذاب الهى در آخرت مى‏دانند: «أناس يؤمنون بألسنتهم فإذا أصابهم بلاء من الناس او مصيبة فى أنفسهم أو اموالهم فتنوا فجعلوا ذلك فى الدنيا كعذاب اللّه فى الآخرة... يرتد عن دين اللّه اذا اوذى فى اللّه.»15

 قريب به اين مضمون در مجمع‏البيان نيز آمده است: «فإذا اوذى بسبب دين اللّه رجع عن الدين مخافه عذاب الناس.»16

 6ـ2. دنياخواهى

دنياخواهى و بى‏رغبتى به آخرت ديگر انگيزه بازگشت به كفر معرفى شده است. افرادى بعد از آنكه ايمان آوردند، به انگيزه برترى دادن دنيا بر آخرت به كفر برمى‏گردند و با سينه‏گشايى براى پذيرش كفر، عذاب الهى را به جان مى‏خرند: «من كفر باللّه من بعد ايمانه الّا من أكره و قلبه مطمئن بالايمان و لكن من شرح بالكفر صدرا فعليهم غضب من اللّه و لهم عذابٌ عظيم.» اين به آن دليل است كه دنيا را بر آخرت ترجيح داده‏اند: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّواْ الْحَيَاةَ الْدُّنْيَا عَلَى الآخِرَةِ» (نحل: 107)؛ «اى آثرو الحياة الدنيا و التلذذ فيها والركون اليها على الآخرة، عنى بذلك أنهم فعلوة للدنيا طلبا لهادون الآخرة.»17

 مرتد به اين معنا نيز مورد غضب الهى است و وعده عذاب بر آن داده شده است: «فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»و از هدايت الهى بهره‏مند نخواهد بود: «وَأَنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ.» (نحل: 107)

 6ـ3. توطئه و خيانت

توطئه عليه دين و خيانت به مبانى دين ديگر انگيزه بازگشت از دين معرفى شده است. برخى از يهوديان به قصد تضعيف مبانى فكرى اسلام و ايجاد تشويش در مبانى اعتقادى، صبح اسلام مى‏آوردند و شب از دين برمى‏گشتند تا زمينه تضعيف باورهاى مسلمانان را فراهم كنند. در تفسير آيه شريفه «وَقَالَت طَّآئِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُواْ بِالَّذِيَ أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُواْ وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُواْ آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (آل‏عمران: 72) آمده است: «تواطا اثنا عشر رجلا من احبار يهود خيبر و قرى عرينه و قال بعضهم لبعض ادخلوا فى دين محمد اول النهار باللسان دون الاعتقاد و اكفروا آخر النهار و قولوا انا نظرنا فى كتبنا و شاورنا فوجدنا محمدا ليس بذلك و ظهرنا كذبه و بطلان دينه فاذا فعلتم ذلك شك اصحابه فى دينهم.»18

7. اعتقاد يقينى و ارتداد

انسان موجودى است حقيقت‏جو و طالب آزادى؛ همواره در حال دانستن و دريافت حقايق به صورت تحقيقى است. حقيقت گمشده انسان مؤمن است: «فان الحكمة ضالة كل مؤمن.»19 لازمه حقيقت‏جويى آزادى در انديشه است كه ملازم با انتخاب آگاهانه است. آزادى در انتخاب، هم يك خواست فطرى است و هم مورد تأييد قرآن. لذا باور به مبانى دينى از آنجا كه امرى قلبى است و امور باطنى اجباربردار نيستند، بايد آزادانه و از روى اختيار باشد: «لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ.»(بقره: 256) قرآن كريم خطاب به پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله مى‏فرمايد: اى پيامبر، اگر خدا مى‏خواست همه مردم ايمان مى‏آوردند، اما خدا چنين نخواسته تو چگونه مى‏خواهى با جبر و اكراه مردم را خداپرست كنى: «وَلَوْ شَاء رَبُّكَ لآمَنَ مَن فِي الأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعا أَفَأَنتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُواْ مُؤْمِنِينَ.» (يونس: 99)

 روش قرآن دعوت بر اساس منطق و آگاهى است: «ادْعُ إِلِى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ... .» (نحل: 125) واژه حكمت در لغت به معناى رسيدن به حق به وسيله علم و عقل‏تعريف‏شده‏است:«الحكم‏اصابه‏الحق‏بالعلم‏والعقل.»20

 قرآن كريم ضمن دعوت به قيام براى خدا، براى آگاهى دقيق‏تر از معبود، مردم را به تفكر فراخوانده است: «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا.» (سبأ: 46)

 يعنى پشتوانه موعظه الهى، تفكر و انتخاب آگاهانه است و درباره بى‏توجهى به علم و هواپرستى هشدار داده است: «وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءهُم بَعْدَ الَّذِي جَاءكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللّهِ مِن وَلِيٍّ وَلاَ نَصِيرٍ.» (بقره: 120) از سوى ديگر خداوند متعال دعوت خويش را با بصيرت و آگاهى همراه ساخته است: «قُلْ هَـذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ.» (يوسف: 108) نيز خطاب به مشركان كه عمل مشركانه خود و پدران خويش را جبرگرايانه و خواست خدا مى‏دانند مى‏فرمايد: اگر بر ادعاى خود دليلى داريد، بياوريد، و اين سخن آنها را ظن و گمان و بيهوده مى‏داند: «قُلْ هَلْ عِندَكُم مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِن تَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَإِنْ أَنتُمْ إَلاَّ تَخْرُصُونَ.» (انعام: 148) از اين‏رو، ايمان آگاهانه ملازم با نفى شرك و استوارى پاى عقيده است كه تثبيت ايمان را به همراه دارد: «وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ.» (لقمان: 22)

 شخص مؤمن در عين تثبيت مبانى اعتقادى در برابر هيچ‏گونه تعرض به دين و مبانى اسلام نمى‏تواند بى‏اعتنا باشد. ارتداد به معناى بازگشت از دين نوعى اهانت به دين و تبليغ عليه باورهاى دينى است كه موجب تزلزل اعتقادى مؤمنان خواهد شد؛ از اين‏رو، در همه شرايع و همچنين اسلام از آن به شدت منع شده و براى آن مجازات‏هاى سنگينى در نظر گرفته شده است.

8. ارتداد در اديان

ارتداد به اسلام اختصاص ندارد و در همه اديان به گونه‏اى به آن پرداخته شده و مجازات‏هاى سنگينى براى آن در نظر گرفته شده است. در كتاب عهد قديم چنين آمده: «اگر پيغمبرى يا بيننده خواب‏ها از ميان شما برخيزد و آيت يا معجزاتى به شما بنمايد و آن آيت يا معجزه كه به تو گفته بود به وقوع پيوندد و او به تو گويد كه خدايان غيرى كه نمى‏دانى متابعت نموده، با آنها عبادت نماييم، سخنان آنان را استماع منما؛ زيرا كه خداوند خداى شما، شما را امتحان مى‏نمايد و آن پيغمبر يا بيننده خواب‏ها كشته شود، زيرا ارتدادِ شما را از خداوند، خداى خودتان (خواستار شده) بدين منوال بدى را از ميان خود دور خواهى كرد.»21 در جاى ديگر براى آنها كه از دين برگشته و به بت‏پرستى روى آورده‏اند مجازات سنگسار در نظر گرفته شده است: «اگر در ميان شما در يكى از دروازه‏هايى كه خداوند خدايت به تو مى‏دهد مرد يا زنى يافت شود كه در نظر خدايت كار ناشايسته نموده، از عهد او تخلف ورزد و عزيمت كرده، به خدايان غير عبادت كرده، آنها را سجده نمايد... آن مرد يا زن را بيرون آر و با سنگ سنگسارش نما تا بميرد.»22

 در عهد جديد نيز بعد از توصيه‏هاى متعدد و مكرر مبنى بر پاى‏بندى به شريعت موسى آمده است: «و كسى كه موسى را تحقير كرده است، به دو سه شاهد بى‏دريغ كشته مى‏شود. پس ملاحظه نماييد كه آن شخص به چند مرتبه لايق عذاب شديدتر است كه پسر خدا را پايمال نموده است و خون پيمان را كه با آن منزّه شده بود تحقير نموده است و روح توفيق را خوار شمرده است.»23

 فردوسى نيز با اشاره به ارتداد در دين زرتشت چنين مى‏سرايد:

كه زرتشت گويد به استا وزند كه هركس كه از كردار بلند به پيچد به يكسال بندش دهيد همان مايه سودمندش دهيد پس از سال اگر او نيايد به راه كشيدش به خنجر به فرمان شاه. وى ضمن تصريح به مسئله ارتداد در زرتشت سخت‏ترين مجازات‏ها را براى آن يادآور مى‏شود. تشكيل دادگاه‏هاى تفتيش عقايد در مقابل بازگشتگان از دين دليل روشنى است بر ممنوعيت ارتداد در مسيحيت: «تهديدهاى آنها (دستگاه تفتيش عقايد)» متوجه نوكيشانى بود كه گمان مى‏رفت به دين قديم خود يعنى يهوديت يا اسلام بازگشته‏اند و مسيحيان كه متهم به بدعت‏گذارى بودند، تا سال 1493 يهوديان كه به مسيحيت نگرويده بودند مصون‏تر از تعميديافتگان بودند.»24

 لوتر را به جرم ارتداد محكوم كردند. «مجمع نمايندگان مملكت، لوتر را احضار كرد و به او اخطار كردند كه از گفته‏هاى خويش بازگردد. اما لوتر با كمال پايدارى از اين كار امتناع كرد و گفت از "عيسوى پسنديده نيست كه به خلاف وجدان خود چيزى بر زبان آورد" سرانجام ديت يعنى مجمع نمايندگان او را محكوم ساخت.»25

 تنها زنده‏ها نبودند كه به جرم ارتداد از دين به سخت‏ترين شكنجه‏ها مجازات مى‏شدند، مردگان نيز از آن بى‏بهره نبودند كه در صورت اثبات ارتدادشان، مجازات‏هايى براى آنها و بازماندگانشان در نظر گرفته مى‏شد. «در چند مورد كه تنى چند از مردگان به بى‏دينى و الحاد متهم گشتند آنها را پس از مرگ محاكمه نمودند و به ضبط اموالشان محكوم ساختند و به اين طريق وارثان آنها از ارث محروم ماندند.»26 كيفرهاى سخت و نهايى براى بى‏دينى‏هاى بزرگ بود: «كيفر و جزاى نهايى سوزانيدن بود. اين مجازات خاص كسانى بود كه به بدعت‏ها و بى‏دينى‏هاى بزرگ متهم بود، مجرم شناخته شده و قبل از اعلام رأى نهايى دادگاه به گناه خود اعتراف نورزيده بودند.»27

9. مجازات مرتد

به لحاظ شعاع اثرگذارى ارتداد در جامعه، در همه اديان براى مرتد شديدترين مجازات‏ها در نظر گرفته شده است. «اگر برادرت، پسر مادرت ... بگويد كه برويم تا خدايان غيرى كه تو و آباى تو نداشتند عبادت نماييم، او را قبول مكن و او را گوش مده و چشم تو بر او رحمت ننمايد و او را متحمل مشو و وى را پنهان مدار، البته او را به قتل برسان. اولاً دست تو به قتلش دراز شود و بعد دست تمام قوم و او را با سنگ، سنگسار نما تا بميرد، به سبب اينكه جوياى اين بود كه تو را از خداوند خداى تو... براند.»28 در جاى ديگر چنين آمده است: «ساكنان آن شهر را به دم شمشير بكش.»29 شديدترين نوع مجازات يعنى گردن زدن براى مرتد در نظر گرفته شده است.30

 در اسلام نيز شديدترين مجازات يعنى قتل براى مرتد در نظر گرفته شده است، به گونه‏اى كه حتى با توبه ـ البته در مورد مرتد فطرى ـ نيز حكم قتل به قوت خود باقى است. در مورد زن مرتد نيز مجازاتى چون حبس ابد در نظر گرفته شده است: «فالفطرى لايقبل اسلامه ظاهرا و يقتل ان كان رجلاً و لاتقتل المرأة المرتدة و لو عن فطرة بل تحبس دائما و تضرب فى اوقات الصلوة و يضيق عليها فى المعيشه.»31

 دولت اسلامى خود را موظف مى‏داند در صورت مسموميت فضاى فكرى جامعه و شيوع عقايد گمراه‏كننده و اقدامات برضد باورهاى اعتقادى مردم به ميدان آيد و با اقدامات تأمينى كه از جمله آنها مجازات فرد مرتد است، آرامش فكرى و عقيدتى جامعه را تضمين كند.

10. فلسفه مجازات مرتد

رأى عمومى در فقه اسلامى و همچنين اديان ديگر قتل مرتد است و اين با آزادى عقيده سازگارى ندارد و گونه‏اى از تعارض دين با آزادى را تداعى مى‏كند كه در پاسخ به آن چند مطلب گفتنى است.

 10ـ1. فلسفه قتل مرتد

قتل مرتد مكافات آزادى فكر و عقيده و به علت ترك دين نيست؛ چراكه غيرمسلمانان فراوانى، اعم از يهوديان، مسيحيان و... وجود دارند كه به سبب نپذيرفتن اسلام مجازات نمى‏شوند و همواره در جامعه اسلامى مورد لطف نظام اسلامى‏اند و جان و مالشان محترم است. پس عقوبت مرتد در واقع مجازات بر امر خيانت‏آميزى است كه ابتدا دين را مى‏پذيرد و آن‏گاه به عنوان تهمت اعلان خروج مى‏كند؛ چنان‏كه در آيات شريفه قرآن به اين نقشه خيانت‏آميز آنان اشاره شده است.

 در شأن نزول آيه شريفه «وَقَالَت طَّآئِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُواْ بِالَّذِيَ أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُواْ وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُواْ آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (آل‏عمران: 72) چنين آمده است: گروهى از يهوديان از باب خدعه مى‏گفتند صبح به آنچه بر پيامبر نازل شده ايمان آوريد و شب كفر بورزيد تا اينكه بر آنها مشتبهه شود و بگويند اگر اين دين بر حق بود اهل كتاب كه از ما عالم‏ترند به دين خود برنمى‏گشتند.32

 10ـ2. قلمرو آزادى عقيده

چنان‏كه امكان تخلف از اراده تشريعى به معناى مجاز بودن آن نيست، چه بسا دستورهاى دينى كه مورد اراده الهى است و انسان در گزينش آن مختار است: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرا وَإِمَّا كَفُورا.» (انسان: 3) در عين حال بر تخلف از آن وعده عذاب داده شده است: «وأَنَّ الَّذِينَ لاَيُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابا أَلِيما.» (اسراء: 10) تصريح به آزادى انتخاب دين «لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» در كنار جداسازى مرزهاى رشد از غىّ «قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» نوعى جهت‏دهى به انتخاب مردم است، از اين‏رو، مى‏فرمايد: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىَ لاَ انفِصَامَ لَهَا وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.» (بقره: 256)

 10ـ3. شاك مرتد نيست

ترديد در مسائل اعتقادى به اين لحاظ كه مى‏تواند زمينه انكار مطلق تلقّى گردد امر پسنديده‏اى نيست و از آن نهى شده «و لا تشكوا فتكفروا»33 اما ترديد اعتقادى آن‏گاه خطرساز است كه وارد مرحله كفر و انكار مطلق گردد. «انما يكفر اذا جحدا.» گويا تا زمانى كه فرد موضعى ترديدآميز دارد و هنوز به واقعيت راه نيافته بدون اينكه بخواهد در برابر حق مقاومتى از خود نشان دهد، نمى‏توان او را مرتد نامبرد. در فرهنگ دينى چنين فردى «ضالّ» معرفى شده است.

 امام صادق عليه‏السلام در پاسخ به مشاجره صاحب بريد و محمّدبن مسلم در مورد كسى كه به مسائل دينى عمل مى‏كند، اما امر امامت را نشناخته فرمود: حكم به كفر اينها گفته خوارج است: «... قال سبحان اللّه هذا قول الخوارج.»34 يعنى ترديد در مسائل آن‏گاه كه به انكار صريح منجر نشود نمى‏توان آن را كفر دانست و به فردى كه به كفر گرايش ندارد و به مرز ايمان نيز راه پيدا نكرده مستضعف فكرى مى‏گويند. امام باقر عليه‏السلام در پاسخ از معناى مستضعف فرمود: «هو الذى لايستطيع حيلة يدفع بها عنه الكفر... .»35 در بيان ديگر امام صادق عليه‏السلام خطاب به مفضل شك و گمان را آن‏گاه موجب حبط عمل مى‏داند كه بر آن پافشارى شود: «من شك أو ظنّ فأقام على أحدهما أحبط اللّه عمله»36 و چه بسا پيامد شك ايمان محض باشد. شخصى نزد پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله آمد و گفت: يا رسول‏اللّه، هلاك شدم. آن حضرت با آگاهى از حالات درونى فرد فرمود: شخص خبيثى آمده پيش تو و از خالقت سؤال كرده و تو گفته‏اى خدا. آن‏گاه گفته چه كسى خدا را خلق كرده گويا به ترديد افتادى؟ گفت: بله چنين بوده يا رسول الله. حضرت فرمود: «ذلك واللّه محض الايمان.»37

 10ـ4. احترام به عقيده مخالف

در فرهنگ دينى ابراز عقيده مخالف تا آنجا كه در چارچوب تعريف شده باشد، به ديده احترام به آن نگريسته شده و خداوند به پيامبر مى‏فرمايد به مخالف اجازه دهد تا كلام حق را بشنود آن‏گاه تصميم بگيرد: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلاَمَ اللّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَّ يَعْلَمُونَ.»(توبه: 6) صفوان از پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله دو ماه مهلت خواست، حضرت چهار ماه به وى مهلت داد.38

 با مراجعه به سيره امامان در برخورد با مخالفان همواره به رأى مخالف به ديده يك عقيده نگاه شده و آنان شديدترين نقدهاى اعتقادى را پاسخ مى‏دادند و هيچ فردى را به جرم اينكه عقيده مخالف دارد طرد نمى‏كردند. اميرمؤمنان على عليه‏السلام با اشاره به سه‏گونه برخورد با خوارج مى‏فرمايد: اگر ساكت بمانيد به شما كارى نداريم، اگر طالب مذاكره علمى باشيد با شما محاجه خواهيم كرد، و اگر درصدد فتنه‏انگيزى برآييد مطابق قانون با شما برخورد و مبارزه خواهيم كرد: «إن سكتوا تركناهم و إن تكلموا حاججناهم و أن افسدوا فى الارض قاتلناهم.»39

 البته حركت‏هاى خارج از چارچوب در هيچ نظامى پذيرفته نيست، چنان‏كه وقتى امواج فتنه در همه جا گسترده و به آخرين درجه شدت رسيده بود و كسى جرئت نداشت وارد معركه شود، حضرت خوارج را به قتل رساند و فرمود من بودم كه چشم فتنه را درآوردم و به آن افتخار مى‏كند: «فانى فقأت عين الفتنة و لم يكن ليجترى عليها أحد غيرى بعد أن ماج عيهبها و اشتدّ كلبها»40 بعد از آنكه امواج فتنه‏ها در همه جا گسترده و به آخرين درجه شدت رسيده بود و كسى جرأت نداشت وارد معركه گردد، من بودم كه چشم فتنه را كور كردم.

 10ـ5. اسلام دين منطق

اسلام پيشرفت خويش را بيش از آنكه معلول شمشير و زور باشد، مرهون عقلانى زيستن و برهان و منطق است و در جاهاى متعدد مخالفان خويش را به ارائه برهان فراخوانده: «قُلْ هَاتُواْ بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» (بقره: 111) و آنان را كه در عظمت قرآن ترديد داشتند با بيان‏هاى متعدد به تحدى فراخوانده است: «وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِن مِثْلِهِ»(بقره: 23) و پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله جنگ و مقاتله با كفار را تنها بعد از دعوت به اسلام‏مجازمى‏داند:«لاتقاتل‏الكفارإلابعدالدعاءإلى‏الاسلام.»41

10ـ6. اظهار ارتداد

با عنايت به معناى اصطلاحى ارتداد آنچه موجب صدور حكم براى مرتد مى‏شود اظهار ارتداد است نه هرگونه اضطراب فكرى و عقيدتى. در فرهنگ مترقى اسلام از فكر گناه همانند خود گناه، به لحاظ پيامدهاى احتمالى آن، منع شده است: «من كثر فكره فى المعاصى دعته اليها.»42 در عين حال ارتداد، به عنوان عمل مجرمانه، در صورتى موجب صدور حكم مى‏شود كه اظهار لسانى و اقدام عملى را به همراه داشته باشد. از اين‏رو، در روايات (رفع‏القلم) از جمله امورى كه از آن صرف‏نظر شده و جرم شناخته نشده، مخاطرات فكرى است كه بروز بيرونى پيدا نكرده و اقدام عملى روى آن صورت نگرفته باشد. پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله فرمود: «وضع عن امق تسع خصال... والوسوسه فى التفكر فى الخلق و الحسد مالم يظهر بلسان أويد.»43 از اين‏رو، مجازات مرتد به سبب داشتن يا نداشتن يك عقيده نيست، بلكه به دليل ابراز و عمل به يك اعتقاد قلبى است كه پيامدهاى اجتماعى دارد؛ نمونه بارز آن را مى‏توان در سلمان رشدى ملاحظه كرد. به رغم سال‏ها بى‏اعتقادى او به مبانى دينى كسى معترض وى نشد، اما آنجا كه آشكارا با نوشتن كتاب آيات شيطانى عقيده باطل خويش را ابراز كرد و به تبليغ آن پرداخت، امام خمينى قدس‏سرهحكم ارتداد وى را صادر نمود.

 10ـ7. ارتداد اعلام جنگ با خدا

خداوند انسان را موجودى شريف و داراى كرامت آفريد: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء: 70) و رمز بزرگى او را خلافت و جانشينى خويش معرفى نمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً.» (بقره: 30) خلافت، يعنى جانشينى از مستخلف‏عنه و برابر دستورهاى او عمل كردن: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى... .» (ص: 26)

 بازگشت از دستورهاى الهى و تخلف از مسير بندگى به معناى جنگ با خداست: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ فَأْذَنُواْ بِحَرْبٍ مِنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ» (بقره: 278ـ279) كه پايبند نبودن به حرمت و ترك ربا از مصاديق محاربه با خدا معرفى شده است.

 ارتداد يعنى پشت پا زدن به همه دستورهاى الهى و زير پا نهادن تمام رسالت‏هاى جانشينى از خدا كه رهاورد آن، انكار ضروريات دين و اعلام جنگ با خداست و براى آن، مجازات‏هاى سنگينى در نظر گرفته شده است: «إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ.» (ص: 26)

 10ـ8. ارتداد و جرم

ارتداد جرم است. از نظر حقوق جزا هر جرم داراى سه عنصرِ قانونى، معنوى و مادى است كه اينها عناصر عام جرم و تقريبا در كليه جرايم مشترك‏اند و بدون تحقق آنها جرم شكل نمى‏گيرد.44 مراد از عنصر قانونى جرم، عملى است كه در قانون جرم شناخته شده و براى آن مجازات تعيين شده است. در قوانين موضوعه ما براى ارتداد حكمى وضع نشده است، اما بر اساس اصل چهارم قانون اساسى موازين دينى را حاكم بر قوانين موضوعه معرفى مى‏كند: «كليه قوانين و مقرّرات مدنى، جزايى، مالى، اقتصادى، ادارى، فرهنگى، نظامى، سياسى و غير اينها بايد بر اساس موازين اسلامى باشد. اين اصل بر اطلاق يا عموم همه اصول قانون اساسى و قوانين و مقررات ديگر حاكم است... .»45

 قانون اساسى مى‏گويد: «قاضى موظف است در مواردى كه قانون ساكت است به منابع دينى مراجعه نمايد»، و قانون دين بر قوانين ديگر اطلاق دارد؛ از اين‏رو، مرتد در شرع مقدس مجرم شناخته شده و براى آن مجازات تعيين شده است: «مَن كَفَرَ بِاللّهِ مِن بَعْدِ إيمَانِهِ إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ وَلَـكِن مِن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.» (نحل:106)

 از نظر عنصر مادى جرم، منظور از مرتد اشخاص خاصى هستند كه در سايه يك امر اعتقادى دست به عمل مجرمانه‏اى مى‏زنند، مانند اقدام عليه امنيت ملى، اخلال در نظم عمومى و آلوده كردن فضاى عقيدتى جامعه كه با بهره‏گيرى از آزادى بيان فضاى فكرى جامعه را متشنج جلوه مى‏دهند. به لحاظ عنصر روانى نيز تأثير اجتماعى و فرهنگى عمل مرتد را نمى‏توان ناديده گرفت. وى با اقدام به خروج از دين در پايه‏هاى اعتقادى جامعه تزلزل ايجاد مى‏كند. از اين‏رو، مرتد به عنوان مجرم تحت پيگرد قانونى قرار مى‏گيرد و مستحق مجازات است.

11. پيامدهاى ارتداد

بازگشت از دين پيامدهاى نابهنجار فراوانى دارد كه تحقق هريك از آنها موجب ضربه زدن به دين مى‏شود. تحقير دين و بى‏توجهى به آموزه‏هاى آن، ابتدايى‏ترين پيامد آن است. تكريم و بزرگداشت مجموعه باورهاى دينى رسالت همه است كه فرد مرتد با عمل خويش به جاى تكريم به تخريب آن مى‏پردازد. تضعيف باورهاى اعتقادى جلوه ديگر بازگشت از دين است. پذيرش دين و آن‏گاه ترك آن، مهر ناكارآمدى زدن بر مجموعه اعتقادى اخلاقى است كه طى قرن‏هاى متمادى عهده‏دار رشد فكرى و عقيدتى و اخلاقى مجموعه‏اى از انسان‏ها بوده است. اعلام خروج از دين به معناى جنگ روانى با دين متشنج جلوه دادن فضاى اعتقادى جامعه است كه موجب ترديد در باورهاى اعتقادى مى‏شود. دامن زدن به اختلافات مذهبى پيامد ديگر ارتداد از دين است. پيروان مذاهب به عللى از دست‏يابى به حكم واقعى بازمانده و حقيقت را از منظرهاى گوناگون و گاها متناقض مى‏نگرند. كه كوچك‏ترين تزلزل در مبانى اعتقادى آن را دامن مى‏زند و هريك را عليه ديگرى مى‏شوراند. از آنجا كه بيگانگان براى ضربه زدن به دين دنبال بهره‏گيرى از هر فرصتى هستند، بازگشت از دين زمينه نفوذ هرچه بيشتر دشمن را فراهم مى‏كند، و در نهايت دين را امرى سرسرى و كم‏اهميت جلوه مى‏دهد كه موجب سهل‏انگارى در انتخاب دين و بازى با دين مى‏شود.

نتيجه‏گيرى

از آنچه گفته شد، به دست مى‏آيد كه:

 1. ارتداد يعنى بازگشت از دين با هدف تضعيف باورهاى مسلمانان است.

 2. ارتداد بر اثر عواملى چند محقق مى‏شود و در صورت اثبات مجازات سنگينى براى آن وضع شده است.

 3. مرتد انگيزه‏هايى دارد كه خيانت به دين بدترين آن است. بازگشت از دين به لحاظ نوع اثرگذارى بر مبانى اعتقادى حساسيت‏متوليان‏دين‏راهمواره‏به‏دنبال‏داشته است.

 4. فلسفه مجازات مرتد نه مكافات آزادى تفكر، بلكه مجازات عمل خيانت‏آميزى است كه در صدد تضعيف باورهاى دينى است.

 5. اسلام همواره طالب منطق و آزادانديشى بوده و همگان را به تفكر فراخوانده است.

 6. ارتداد در همه اديان نكوهيده بوده و از آن به شدت منع شده است.

منابع

ـ آلبر، ماله، تاريخ قرون جديد، ترجمه فخرالدين شادمان، تهران، دنياى كتاب، بى‏تا.

ـ آلوسى، سيدمحمود، روح‏المعانى فى تفسير القرآن‏العظيم، تهران، مكتبه‏المعراجى، بى‏تا.

ـ ابن اثير، على‏بن ابى‏الكرم، اسدالغابه فى معرفه‏الصحابه، بيروت، داراحياء التراث العربى، 1287ق.

ـ احسائى، ابن ابى‏جمهور، عوالى‏اللئالى، تحقيق مجتبى مرعشى، قم، سيدالشهداء، 1403ق.

ـ ايمانى، عباس، فرهنگ اصطلاحات حقوقى و كيفرى، تهران، آريان، 1382.

ـ بجنوردى، حسن، القواعدالفقهيه، مصحح محمدحسن درايتى و مهدى مهريزى، بى‏جا، دليل ما، 1384.

ـ تميمى آمدى، عبدالواحدبن، غررالحكم و دررالكلم، ترجمه و تحقيق سيدهاشم رسولى محلاتى، چ دهم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، 1386.

ـ تميمى مغربى، نعمان‏بن محمّد، دعائم‏الاسلام، تحقيق آصف‏بن على، بى‏جا، دارالمعارف 1383.

ـ حسينى استرآبادى، شرف‏الدين، آيات‏الاحكام، قم، جامعه مدرسين، 1028ق.

ـ خمينى روح‏اللّه، تحريرالوسيله، قم، جامعه مدرسين، 1417ق.

ـ دورانت، ويل، تاريخ تمدن، ترجمه فريدون بدره‏اى و همكاران، تهران، انقلاب اسلامى، 1368.

ـ راغب اصفهانى، المفردات فى غريب‏القرآن، بى‏جا، دفتر نشر كتاب، 1404ق.

ـ سليمانى، حسين، عدالت كيفرى در آيين يهود، قم، مركز مطالعات و تحقيقات اديان و مذاهب، 1384.

ـ سيوطى جلال‏الدين، الدر المنثور، قم، كتابخانه آيت‏اللّه مرعشى نجفى، 1404ق.

ـ طبرسى، فضل‏بن حسن، مجمع‏البيان، تهران، ناصر خسرو، 1372.

ـ قانون اساسى جمهورى اسلامى ايران، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، 1374.

ـ كتاب مقدس عهد عتيق و عهد جديد، ترجمه فاضل‏خان همدانى ديليام گلن ـ هنرى مرتن، تهران، اساتير، 1379.

ـ كلينى، محمّدبن يعقوب، الكافى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1365.

ـ مشكينى، ميرزاعلى، مصطلحات الفقه، قم، الهادى، 1386.

ـ مغنيه، محمدجواد، فى ظلال نهج‏البلاغه، بيروت، دارالعلم للملايين، 1385ق.

ـ مفيد، محمّدبن محمّد، المقنعه، تحقيق جامعه مدرسين، قم، جامعه مدرسين، 1410ق.

پى نوشت ها

\* عضو هيئت علمى دانشگاه پيام نور خراسان شمالى. دريافت: 15/10/88 ـ پذيرش: 11/10/89. tayyebinasab@gmail.com

1ـ راغب اصفهانى، المفردات فى غريب‏القرآن، ص 193.

2ـ نعمان‏بن محمّد تميمى مغربى، دعائم‏الاسلام، تحقيق آصف‏بن على، ج 2، ص 479.

3ـ محمّدبن يعقوب كلينى، الكافى، ص 321.

4ـ ميرزا على مشكينى، مصطلحات الفقه، ج 1، ص 52.

5ـ امام خمينى، تحريرالوسيله، ج 2، ص 366.

6ـ همان، ص 254.

7ـ همان، ص 456.

8ـ همان، ص 327.

9ـ همان، ص 254.

10ـ محمّدبن يعقوب كلينى، همان، ص 250.

11ـ محمّدبن محمّد مفيد، المقنعه، ص 743.

12ـ حسن بجنوردى، القواعدالفقهيه، ج 5، ص 213.

13ـ محمّدبن محمّد مفيد، همان، ص 743.

14ـ شرف‏الدين حسينى استرآبادى، آيات‏الاحكام، ج 1، ص 248.

15ـ جلال‏الدين سيوطى، الدرالمنثور، ج 5، ص 142.

16ـ فضل‏بن حسن طبرسى، مجمع‏البيان، ج 8، ص 431.

17ـ همان، ج 6، ص 598.

18ـ سيدمحمود آلوسى، روح‏المعانى فى تفسير القرآن‏العظيم، ج 2، ص 192.

19ـ عبدالواحدبن تميمى آمدى، غررالحكم و دررالكلم، ترجمه و تحقيق سيدهاشم رسولى محلاتى، ج 3، ص 440.

20ـ راغب اصفهانى، المفردات فى غريب‏القرآن، ذيل واژه «الحكمه».

21ـ كتاب مقدس، ترجمه فاضل‏خان همدانى ديليام گلن و هنرى مرتن، سفر توريه مثنى، فصل 13، آيات 1ـ5.

22ـ همان، فصل 17، آيات 5ـ7.

23ـ كتاب مقدس، نامه پولس به عبرانيان، آيه 28ـ30.

24ـ ويل دورانت، تاريخ تمدن، ترجمه فريدون بدره‏اى و همكاران، ج 6، ص 200.

25ـ آلبر ماله، تاريخ قرون جديد، ترجمه فخرالدين شادمان، ص 109.

26ـ ويل دورانت، همان، ص 35.

27ـ همان.

28ـ كتاب مقدس، سفر توريه مثنى، فصل 13، آيات 6ـ11.

29ـ كتاب مقدس، سفر تثنيه، فصل 17، آيات 13ـ15.

30ـ حسين سليمانى، عدالت كيفرى در آيين يهود، ص 288.

31ـ امام خمينى، همان، ج 2، ص 445.

32ـ جلال‏الدين سيوطى، الدرالمنثور، ج 1، ص 7.

33ـ محمّدبن يعقوب كلينى، همان، ج 4، ص 117.

34ـ همان، ص 122.

35ـ همان، ص 127.

36ـ همان، ص 119.

37ـ همان، ج 2، ص 425.

38ـ على‏بن ابى‏الكرم ابن‏اثير، اسدالغابة، ج 3، ص 22.

39ـ محمّدجواد مغنيه، فى ظلال نهج‏البلاغه، ج 1، ص 251.

40ـ نهج‏البلاغه، خ 93.

41ـ ابى ابى‏جمهور احسائى، عوالى‏اللئالى، تحقيق مجتبى مرعشى، ج 2، ص 239.

42ـ عبدالواحدبن محمّد تميمى آمدى، همان، ج 55، ص 3383.

43ـ محمّدبن يعقوب كلينى، همان، ج 2، ص 463.

44ـ عباس ايمانى، فرهنگ اصطلاحات حقوقى و كيفرى، ص 183.

45ـ قانون اساسى جمهورى اسلامى ايران، اصل 4 و 147.